

سیر تاریخی ورود شیعیان در بدخشان

□ سید نورالله موسوی *

چکیده

شناسایی و شناخت شیعیان افغانستان به ویژه تاریخ تشیع در بدخشان یک امر مهم برای همه پیروان اهل بیت (ع) به شمار می‌رود، با شناخت پیروان تشیع در این گوشه ای از سرزمین ما می‌توانیم به شناخت بخش مهمی از هویت دینی و مذهبی آنان دست یابیم، نگاه ما در این نوشتار نوع خاصی از تشیع نیست بلکه کلیت و تمامیت تشیع با اقوام مختلف را شامل می‌شود که در بدخشان زندگی می‌کنند.

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که تشیع در بدخشان با ورود قبایل عرب به ویژه پیران امام علی (ع)، در نخستین سالهای ظهور اسلام صورت گرفته و در حوزه بلخ و سرزمین‌های همجوار آن نفوذ و گسترش یافته و در آن جا تثبیت و ماندگار شده است.

شواهد و قراین زیادی از آثار به جا مانده در بدخشان گویای آن است که شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) از قدیم الایام در این بلاد زیسته‌اند که از جمله آن‌ها حضور سادات، زیارتگاه‌ها و حسینیه‌ها و قبور امام زادگان است که ما را در جهت شناخت بیشتر تشیع در بدخشان کمک می‌کند.

واژگان کلیدی: بدخشان، تشیع، بلخ، اهل بیت، مزارات.

مقدمه

افغانستان امروز در صدر اسلام به عنوان خراسان یاد می‌شد و یکی از سرزمین‌های مهم شرق جهان اسلام به حساب می‌آمد. این سرزمین، از همان ابتدای فتوحات مورد توجه خلفاء و مسلمین قرار داشت و از معدود کشورهایی است که مردمانش از زمان فتح، مسلمان شیعی مذهب شده‌اند.

دولت غوریان در قرون اولیه و حکومت صفاریان در قرن سوم حکومت شیعی بوده‌اند. افغانستان تنها کشوری است که در زمان حکومت بنی امیه، و در زمانی که به روی تمام منبرهای جهان اسلام، سب و لعن به امیرالمؤمنین (ع) معمول و مرسوم بود، آن حضرت را مورد سب و لعن قرار نداده‌اند. همچنین این کشور، اولین کشوری بوده که بعد از شهادت امام حسین (ع) در سال ۶۱ هجری، علیه جنایت یزید بن معاویه شورش کرده است و عباد بن زیاد، برادر عبیدالله بن زیاد - حاکم سیستان در سرزمین سیستان و از توابع افغانستان - را اخراج کرده است. و همین مردم بودند که در مقابل بنی امیه ایستادگی کردند و سرانجام حکومت اموی را با سرکردگی ابو مسلم خراسانی ساقط نمودند.

ناگفته نماند که همه مردم افغانستان را شیعیان تشکیل نمی‌دادند، کما اینکه در حال حاضر نیز اکثر مردم این کشور سنی مذهب هستند، اما تعداد شیعیان نیز تعداد قابل توجهی بوده است. طبیعی است که شیعیان برای حل مسایل دینی و اعتقادی شان، نیازمند ارتباط با ائمه بودند.

وجود تشیع در افغانستان از مباحث تاریخی قابل بحثی است که ناگفته‌های زیادی دارد؛ اما وجود و حضور تشیع در سرزمین بلخ و نیز بدخشان که در برهه‌ای از تاریخ جز آن محسوب می‌شد، نوشتار حاضر را شکل می‌دهد، ناگفته پیداست که حضور تشیع در بدخشان با اسناد و شواهدی اندکی که در اختیار است ما را مجاب نخواهد کرد که توانسته باشیم حضور تشیع در این سرزمین را کما وکیفا تشریح نموده و بی نیاز از تحقیق مفصل و متقن باشیم، اما با اسنادی که از آن بهره گرفته ایم حضور تشیع در بدخشان را توانسته ایم کالبد شکافی کنیم تا پیش زمینه‌ای باشد برای تحقیق مفصل و دوامدار.

تبیین مفاهیم

۱. شیعه

کلمه شیعه در لغت به پیرو و یاری دهنده شخص اطلاق می‌شود. صاحب قاموس (فیروزآبادی، ۱۹۹۱: ۶۷/۳). جوهری (جوهری، ۱۳۶۸: ۱۲۴۰/۳)، راغب اصفهانی (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳: ۴۷۰)، فیومی (فیومی، ۱۴۰۵: ۳۲۹) و ابن منظور (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۸/۱۸۸). به همین معنی گرفته‌اند.

ابن منظور می‌نویسد:

«شیعه به پیروان و انصار کسی گفته می‌شود و برای مفرد، تثنیه و جمع، به صیغه‌ی واحد به کار می‌رود و در مذکر و مؤنث تفاوتی نمی‌کند» (همان).

چنانچه زبیدی در تاج العروس نیز می‌گوید:

«شیعه مرد، پیروان و یاران و مددکاران وی است و هرکه بر چیزی اجتماع کنند، شیعه شمرده می‌شوند» (زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۵۷).

جوهری نیز می‌گوید:

«شیعه مرد پیروان و یاورانش است» (جوهری، ۱۳۶۸: ۵۷۴).

فیروزآبادی لغت‌شناس دیگر نیز شیعه را به معنای ذکر شده، مورد تأیید قرار می‌دهد؛ شیعه مرد پیروان و مددکاران اوست و این واژه بر مفرد، تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث به صورت یکسان اطلاق می‌شود (فیروزآبادی، ۱۹۹۱: ۶۱/۳).

شیعه در اصطلاح: در اصطلاح بر خاسته از نگرشی است که امامت را منصبی الهی می‌داند و معتقد است که امام از طریق نص (مغنیه، ۱۳۹۹: ۳۳). و از جانب خداوند منصوب و به تصریح پیامبر اسلام (ص) معرفی می‌گردد.

شیخ مفید معتقد است: لفظ شیعه در اصطلاح به کسانی اطلاق می‌گردد که به امامت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) معتقدند و بر این عقیده‌اند که امامت آن بزرگوار از طریق نص جلی یا خفی ثابت شده و امامت حق او و فرزندان او است (مفید، ۱۹۹۳: ۳۸).

شهرستانی می‌گوید:

«شیعه به کسانی گفته می‌شود که بخصوص امام علی (ع) را مشایعت و پیروی می‌کنند و قائل به

امامت و خلافت آن حضرت هستند، امامت و خلافت آن حضرت را نص از جانب خدا می‌دانند که پیامبر (ص) نیز به آن وصیت فرموده است. علاوه بر این اعتقاد دارند که امامت فقط برای امام علی (ع) و اولاد آن حضرت است. اگر کسی غیر از اولاد علی (ع) این خلافت را بگیرد ظلم کرده است، و امامت یک مسئله مصلحتی نیست که به اختیار مردم باشد» (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۱۸).

اطلاق شیعه به پیروان حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین: جای بحث نیست و همه متکلمین قبول دارند.

قابل یادآوری است که در افغانستان از فرقه‌های شیعه تنها امامیه و اسماعیلیه وجود دارد و مراد در این مقاله شیعیان امامی (اثنا عشری) هستند.

۲. بدخشان

یاقوت حموی می‌گوید: « بدخشان بفتحین، والخاء معجمة ساکنه، وشین معجمة محرکه، وألف، ونون، والعامه یسمونها بلخشان، باللام : وهو الموضع الذی فیہ معدن البلخش المقاوم للیاقوت» (حموی، ۱۳۹۹: ۳۶۰). بدخشان جایی است که در آنجا معدن یاقوت است. اما اینکه آیا بدخشان را از آن جهت که در آنجا معدن یاقوت هست به بدخشان اسم گذاشتند یا خیر برای ما معلوم نیست و ظاهراً برای نخستین بار نام بدخشان در منبع چینی هوان تسانگ به صورت پوتوچانگ نا آمده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۶۹).

اصطخری می‌گوید: «از شهرهای تخارستان طالقان و بدخشان است و بدنبال آن می‌گوید: بخشان اقلیمی است که شهرها و روستاها دارد و قصبه (مرکز) آن را بدخشان خوانند» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۷).

پیشینه بحث

در باره ورود تشیع در بدخشان تاریخ دقیقی در دست نیست که شیعیان توسط چه کسانی وارد آن منطقه گردیده است، افرادی که در مورد بدخشان تحقیق و و بررسی کرده‌اند به تاریخ کلی و عمومی بدخشان اشاره نموده‌اند. اما در مورد اینکه در بدخشان پیروان اهل بیت، یعنی شیعیان جعفری هم حضور دارند گزارشی ارائه نکرده‌اند. اما ریشه تاریخی ورود تشیع در این ولایت را می‌توان از عوامل، قراین و شواهد تاریخی، افراد، شخصیت‌ها و قبایلی که در حوزه بلخ مهاجرت کرده و ساکن شده‌اند می‌توان دریافت.

اگرچه برخی از محققان و پژوهشگران معاصر مانند حاج کاظم یزدانی در جلد اول «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» و دکتر عبدالمجید ناصری در «تاریخ تشیع در افغانستان»، در مورد پیشینه تاریخی تشیع در افغانستان و بدخشان پرداخته‌اند که می‌توان به آنها استناد کرد.

ضرورت بحث

علاوه بر جنبه نو و تازه بودن این موضوع، جنبه تأثیرگذاری آن است زیرا شیعیان افغانستان از مظلوم‌ترین اقوام ساکن در افغانستان است که سالهای متمادی تحت ظلم و استبداد شاهان امیران بوده‌اند که در بعضی موارد افرادی زیادی دیده می‌شود که دست از هویت مذهبی شان برداشته‌اند. با توجه به شرایط خفقان آوری که در افغانستان وجود داشت، مورخین کمتر در مورد تاریخ و هویت شیعیان به ویژه تاریخ تشیع در بدخشان پرداخته‌اند، درحالی‌که بخش اعظمی از شیعیان قرنهای متمادی است که در بدخشان زندگی می‌کنند و برای سایر شیعیان ناشناخته مانده‌اند، لذا ضرورت دارد که به طور مستقل رساله‌ای در این مورد تدوین یابد تا باشد که جنبه‌های مختلف این موضوع مورد کنکاش واقع گردد. تا علل و عوامل پیامدها و نتایج آن روشن گردد، و قدمی هرچند اندک برای تاریخ شیعیان این سرزمین برداشته شود.

موقعیت جغرافیایی بدخشان

شرق شناسان روسی در مطالعات گسترده‌ای که در مورد بدخشان انجام داده‌اند محدوده جغرافیایی بدخشان را این گونه شرح داده‌اند: در عصر شگوفایی و ترقی، بدخشان به این مرزها محدود بود: از سوی جنوب به سلسله کوه‌های هندوکش، از شرق کوهستان پامیر و مرزهای چترال، از شمال دریای آمو و از غرب مرزهای قطغن مناطق خانان اوزبیک. حکمرانان مناطق کوهستانی سواحل رودخانه پنج چون روشن، شغنان و واخان محدود بوده است (گریگوریف، ۱۹۹۷: سایت خراسان‌زمین).

بدخشان در روزگار قدیم و در اوائل دوره اسلامی به همین نام مشهور بوده است، لکن نه با همین وضع جغرافیایی که امروز دارد. حتی جغرافیای دانان مسلمان در اوائل دوره اسلامی برای بدخشان مرز مشخص بیان نکرده‌اند فقط گفتند بدخشان منطقه است که در بالای تخارستان واقع شده است، با بلاد ترک پیوسته می‌باشد، بین بدخشان و بین بلخ مطابق روایت بشاری و اصطخری سیزده مرحله فاصله است. و به همین اندازه است فاصله بین بدخشان و بین

ترمز (اصطخری، ۱۳۶۸: ۴۳۷). ابن حوقل هم می‌گوید: بین بدخشان و بین بلخ سیزده مرحله است (ابن حوقل النصیبی، ۱۳۸۶: ۴۵۴). اما در ادوار میانه و بعد از آن جغرافیای بدخشان دچار دیگرگونی های زیاد شده است). در قرون میانه اسلامی، فقط به منطقه ماوراء کوکچه بدخشان اطلاق می‌شد که چاه آب، رستاق و حتی فرخار، ورسج و... را که امروز در قلمرو تخار هستند، در بر می‌گرفت). اما در بین سالهای (۱۱۷۹-۱۲۰۷هـ.ق) بعد از اینکه میر سلطان شاه یکی از مقتدرترین حکام ملوک الطوایف بدخشان در سال (۱۱۷۹) به دستور قباد خان میر قندوز کشته شد، مناطق فیض آباد، رستاق کشم طالقان و فرخار جزء قلمرو قندوز قرار گرفت و لکن چندی بعد دوباره قباد خان اعدام و مناطق تخارستان علیا از تسلط میرهای قندوز رها شده. تحت حاکمیت میران بدخشان قرار گرفتند زمانی بدخشان به منطقه گفته می‌شد که در کنار دریای آمو واقع بوده که از سمت جنوب به هندوکش و از مشرق به چترال، شغان و درواز و از غرب به کلفگان ختم می‌شد (نادر خان، ۱۳۶۷: ۱۰۱). و لکن در جغرافیای امروز، نام منطقه است که يك قسمت از افغانستان، تاجیکستان، پاکستان و جمهوری مردم چین را در بر می‌گیرد (یمگی، ۱۳۸۵: ۹۶).

بدخشان بعد از اینکه در سال ۱۲۷۳ شمسی، بین روسیه تزاری و انگلستان تقسیم شد. دریای آمو به عنوان مرز بدخشان افغانستان و بدخشان تاجیکستان شناخته شد. که این تقسیم در بحث ما دخالت ندارد. و لکن لازم است بدخشان افغانستان بطور کوتاه معرفی شود ولایت بدخشان منطقه کوهستانی و در فلات پامیر واقع است که کما بیش در فاصله ۳۶ درجه و ۵۵ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۷۰ تا ۷۳ درجه طول شرق واقع شده است. این ولایت یکی از قدیمی ترین ولایات افغانستان می‌باشد که در شمال شرق این کشور واقع شده است و از شرق با دو کشور چین، پاکستان و و از شمال با کشور تاجیکستان مرز مشترك دارد و از جنوب با ولایت‌های، کنر، لغمان و کاپیسا. و از غرب با ولایت تخار در ارتباط است. مرکز ولایت بدخشان شهر فیض آباد می‌باشد که در سال (۱۹۹۰) ۳۲۰۳ کیلومتر مربع وسعت داشته است و ۳۵۸ قریه در آن واقع شده است. در آن زمان و در حدود ۶۴۵۰۰ جمعیت داشته است و از کابل پایتخت ۵۸۸ کیلو متر فاصله دارد. مساحت کل ولایت بدخشان در آن زمان ۴۲۶۰۰ کیلومتر مربع بوده است. نام قدیمی شهر فیض آباد جوزون یا جوزان است. از آنجاکه این ولایت در دامنه کوه‌های مرتفع واقع شده است، بسیار منطقه خوش آب و هواست. اگرچه بدخشان به ویژه درواز آن زمستان سرد دارد و برف زیاد می‌گیرد، حتی برخی جاهای این منطقه بیش از چهار ماه زمستان

دارد. شیروانی می‌نویسد: «... آبش خوشگوار، هوایش سازگار و معدن لعل آبدار است، خاکش حاصل‌خیز و زمینش طرب‌انگیز است.» (شیروانی، ۱۳۴۸: ۱۲۲).

در بدخشان یاقوت لعل، لاجورد، طلا، بیروچ و دیگر معادن نیز وجود دارد. از بدخشان بیجاده (سنگی شبیه به یاقوت) و بلور خالص و غیره. تمام اینها در کوه‌های بدخشان موجود اند. در بدخشان سنگی نیز موجود می‌باشد که به آن سنگ فیتله گفته می‌شود. و او شبیه به گیاهی بردی می‌باشد و عامه مردم گمان می‌کنند که پر، پرنده است که به آن طلق گفته می‌شود. و او را آتش نمی‌سوزد در روغن گذاشته می‌شود، سپس به آتش روشن می‌شود و درخشد، همچنان که فیتله می‌درخشد و زمانی که روغن مشتعل می‌شود آن سنگ بدون تغییر باقی می‌ماند. هم چون هر وقتی که در روغن گذاشته شود روشن می‌شود. (حموی، ۱۳۹۹: ۳۶۰).

اقوام ساکن در بدخشان

اکثریت مردم بدخشان تاجیک بوده و به زمینداری و زراعت اشتغال دارند. گروه اتنیکی اوزبیک نیز در بدخشان وجود دارند که اساساً مردمان کوچی و مالدار بوده و به زمینداری نیز سروکار دارند. قوم اوزبیک بیشترشان به قبیله قطغنی، قارلیغ، بورکیا و ایتمات تعلق داشتند. در مناطق کوهستانی بدخشان شمالی گروه‌های نژادی ایرانی زبان چون وخی‌ها، اشکاشمی‌ها، روشانی‌ها، شغنانی‌ها و غیره حیات بسر می‌برند. هزاره‌ها، بلوچ‌ها، قلماق‌ها و کاشغری‌ها نیز در قلمروی امرای بدخشان سکونت داشتند. کاشغری‌ها عمدتاً در فیض‌آباد و نواحی آن مسکن‌گزین بودند. در این جا از افغان‌ها نام برده نشده (که تعداد آنها در ابتدا در بدخشان ناچیز بود، اما پس از الحاق بدخشان به کشور افغانستان در اثر سیاست حکومت افغان مبنی بر نقل مکان قبایل افغان به مناطق حاصل‌خیز اشغالی به شمار آنها افزوده شد. در بدخشان اقلیت قیرغیز نیز سکونت داشتند. مردم بدخشان از قومیت‌های گوناگون و مختلف هستند که در کنار هم زندگی می‌کنند و به جهت عبور جاده ابریشم از آن منطقه و مهاجرت اقوام مختلف بدانجا، به نمایشگاهی از نژادها و زبانهای گوناگون تبدیل شده است. و لکن تاجیک‌ها اکثریت باشندگان بدخشان را تشکیل می‌دهند. همه مردم بدخشان به زبان فارسی دری آشنا بوده و می‌توانند به آن تکلم نمایند و در کنار زبان فارسی چند زبان یا لهجه دیگری، مانند اشکاشمی، سنگلجی، منجانی، زیباکی و اخانی، شغنی، روشانی، نورستانی وجود دارد. و مردمان، ترک، ازبک و غیره نیز در این استان سکونت دارند (گریگوریف، ۱۹۹۷: سایت خراسان زمین).

یمگی می‌نویسد: قرار یک احصائیه که خود من ترتیب کردم اعداد اقوام باشندگان بدخشان که دارای عادات و اطوار و زبان و لهجه های مختلفی بوده‌اند بالغ بر هجده قوم می‌شوند (یمگی، ۱۳۸۵: ۱۲۹).

سابقه تشیع در افغانستان

بر اساس گزارش‌های تاریخی، سلطان «غور» در زمان خلافت حضرت علی (ع) به اسلام مشرف شد و حضرت حاکمیت غور و خراسان را به «شنسب» پادشاه غور سپرد. منهاج سراج جوزجانی، مورخ دربار غور می‌نویسد: «غالب ظن آن است که سلطان غور در عهد خلافت امیر المؤمنین علی (ع) بر دست علی - کرم الله وجهه - ایمان آورد و از وی عهد و لوابی بستند و هر که از آن خاندان به تخت نشستند، آن عهد و لوابی علی (ع) بدو دادند، آن-گاه پادشاه شدی، و ایشان، از جمله-ی موالی علی بودند - کرم الله وجهه - و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی در اعتقادات-شان راسخ بود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۳۱۹).

افتخار جاوید شیعیان افغانستان آن است که از آغاز شیعه و محب امیر المؤمنین (ع) مسلمان شده و به قیمت درگیری با حکومت مرکزی و جان نثاری و تحمل محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی، از هویت مذهبی خود دفاع کرده-اند! عزتمندی افزونتر آن-که در زمان بنی امیه، تنها جایی از سرزمین-های اسلامی که ذلت لعن و نفرین بر مولای عارفان امام علی (ع) را نپذیرفته-اند؛ حاکمان غور و غرjestان و مردم شریف این خطه از افغانستان‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۷/۳۳).

نقل دیگر این است: و چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه، به خلافت بنشست، خراسان مر جعه بن هبیره را داد، و او پسر خال علی بود، و ام الحسن، دختر علی زن او بود، و علی رضی الله عنه نامه نوشت سوی «براز بن ماهویه» دهقان مرو، تا خراج به جعه گذارد. و جعه به مرو آمد، و براز به همه دهقانان مرو نامه نوشت: به طاعت داشتن جعه، اندر گزاردن خراج، و جعه بسیار فتح-ها کرد اندر خراسان، و پسر او عبد الله هم چنان، در حرب جمل که به بصره بود اندر سنه ست و ثلثین و حرب صفین که علی علیه السلام با معاویه کرد اندر سنه سبع و ثلثین بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۳۳).

دکتر ناصری آورده است: به دلیل رفتار شایسته- جعه، مردم غور از جان و دل به علی (ع) محبت می-ورزیدند. امرای غور که وضع را کاملاً انسانی می-یابند، بدون جنگ، سر بر فرمان

علی (ع) گذارده، به دین اسلام مشرف شدند، و به پیشنهاد جعده، حضرت علی (ع) فرمان حکومت سرزمین غور را به خاندان «شنسب» که از امرای قبلی آن سامان بود؛ صادر فرمودند، و این فرمان-نامه قرن-ها در آن خاندان محفوظ بود و مایه-ی مباحثات آن دودمان به شمار می-آمد (ناصری داودی، ۱۳۷۸: ۴۶).

غبار می-نویسد: اسلام از قرن هفتم (میلادی) در ولایت غور پا نهاد و تا قرن یازده مسیحی به کلی در تمام ولایات تعمیم یافت... بعد از آن ولایت غور در دو حصه سیاسی غور و غرجستان منقسم گردید و در مقابل پادشاهان محلی غور (خانواده سور) حکمرانان محلی غرجستان ملقب به «شارها» عرض وجود نمود. خانواده سوری غور از قدیم-ترین خانواده-های حکمران ما قبل اسلام ولایت است. فخرالدین مبارکشاه روزی، مورخ این خاندان شرح مبسوطی از شجره انساب قدیم آن-ها می-نگارد. به طوری که فتوح البلدان و یعقوبی می-نویسند: ماهوی سوری (منسوب به خاندان موصوف) یزدگرد آخرین شهنشاه فارس را به قتل رساند. ماهوی در آن عهد، نایب الحکومه ولایت مرو بود و در عهد حضرت خلیفه رابع رضی الله عنه به کوفه آمد. حضرت خلیفه (رض) به دهاقین و اساوره-ی خراسان حکم نوشت که جمیعاً جزیه و مالیات قلمرو خود را به او بپردازند. خورشید جهان گوید، بهرام شاه سوری (یکی از پادشاهان محلی غور) در عصر حضرت اسدالله به کوفه رفته و منشور غور را حاصل نموده. بعضی مورخین بهرامشاه مذکور را همان شنسب جد اعلای خانواده سلاطین قرن دوازده غور دانسته-اند که معاصر خلیفه چهارم (رض) بوده و بر دست او ایمان آورده است. بعد از قرن دوازده، تمام سلسله-های سلاطین سوری و غوری که در هندوستان سلطنت کرده اند، منسوب به همین خاندان سوری غور اند. (غبار، ۱۳۶۸)

یکی از دلایل شیعه-گری مردم غور و غرجستان آن است که مردم این سرزمین هیچگاه به لعن امیر المؤمنین (ع) راضی نشدند لذا نقل کرده-اند:

و أَجَلٌ مِنْ هَذَا كَلَّةٌ أَتَى لِعَنْ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) عَلِيٌّ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَلَمْ يَلْعَنْ عَلِيَّ مِنْبَرِيًّا؛ لِأَنَّهُمْ اِمْتَنَعُوا عَلِيَّ بَنِي أُمِيَّةٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى زَادُوا فِي خَرَاஜِهِمْ، وَ أَى شَرَفٍ أَعْظَمُ مِنْ اِمْتِنَاعِهِمْ مِنْ لِعْنِ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلِيٍّ مِنْبَرِيًّا، وَ هُوَ يَلْعَنُ عَلِيَّ مِنْبَرِيًّا الْحَرَمِيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِيْنَةَ؛ بَزْرِكٌ- تَرِ اَزْ هَمَّهْ اَنْ اَسْتِ كَهْ بَرِ عَلِيٍّ- بَنِ اَبِي طَالِبٍ، بَرِ مِنْبَرِيَّاهِ شَرْقٍ وَ غَرْبٍ لَعْنَتِ كَرَدْنَدُ؛ وَ بَرِ مِنْبَرِ سَجِسْتَانِ لَعْنِ نَكْرَدْنَدُ وَ دَرِ بَرَابَرِ [فَشَارِ] بَنِي اُمِيَّةِ [اَزْ لَعْنِ] اِمْتِنَاعِ وَرَزِيْدَنْدُ وَ دَرِ تَمَامِ رُوْزْكَارِشَانِ لَعْنِ نَكْرَدْنَدُ بَرِ مِنْبَرِشَانِ هِيْچِ كَسِ رَا، چَهْ اِفْتِخَارِي بَزْرِكٌ- تَرِ اَزْ اَنْ كَهْ اَنَانِ

امتناع ورزیدند از لعن برادر رسول الله، صَلَّى الله عليه و آله و سلم، در حالی بر منبر حرمین [شریف] مکه و مدینه لعن می-شد!». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳/۱۷۶؛ حموی، ۱۳۹۹: ۵/۳۸؛ مدنی شیرازی، ۱۳۸۴: ۳/۲۳۸).

شیعیان افغانستان از نظر جغرافیای سکونت در دو بخش قابل تقسیم است:

۱- شیعیان هزاره-جات عبارتند از: اقوام صدها شاخه هزاره که در نواحی مرکزی افغانستان همراه با اقوام سادات، قزلباش، ترکمن و ... زندگی مسالمت آمیز دارند و از همه آنها به نام هزاره و از وطن شان به نام هزاره-جات یاد می-گردد. هزاره جات در قلب افغانستان قرار دارد و شامل ولایت-های بامیان، غزنی، ارزگان، دایکندی، پروان، غور، بلخ، سرپل، سمنگان، بغلان، میدان و کابل می-شود.

۲- شیعیان متفرقه در افغانستان: این دسته از شیعیان که در میان دیگر مذاهب و اقوام سکونت دارند، محل سکونت-شان به هزاره-جات مسمی نیست، گرچه خودشان هزاره نامیده می-شوند. این دسته از شیعیان در ولایت-های مختلف افغانستان سکونت دارند، این ولایت-ها عبارتند از: هرات، تخار، کنر، لغمان، کاپیسا، ننگرهار و زابل و... (آیتی، ۱۳۸۶: ۲۹ و ۳۱).

ورود شیعیان به بدخشان

۱. زمینه تشیع در بدخشان

در باره ورود تشیع در بدخشان استاد عبدالمجید ناصری می نویسد:

با آنکه بدخشان یکی از مناطق است که زمینه پذیرش تشیع را داشته، منابع موجود درباره آن تا قرن پنجم و حضور حکیم ناصر خسرو، گزارش چندانی نداده اند؛ فقط در کتاب بحر الانساب از حضور برخی نوادگان امام زین العابدین به بدخشان مطالبی نقل شده است که زمینه تشیع در آن را در قرن سوم نشان می دهد.

وی در ادامه می نویسد: در باره ورود تشیع به این نقطه تا قرن پنجم آگاهی چندانی نداریم. در قرن مذکور با انتقال اجباری حکیم ناصر خسرو بدان منطقه، نفوذ تشیع- آن هم از نوع اسماعیلی- را در آن خطه شاهدیم چنانکه در سفر نامه او می خوانیم: تا آنکه روزی در نیشابور آدم مرا کشتند. من از خراسان رفتم بدخشان، در آن محال از آن مردم به راه حق داخل شدند. تشیع امامی در حدود قرن پنجم به این سرزمین وارد شد و تعداد علویان در آن محدوده چنان

قابل توجه بود که نیاز به نقیب پیدا کردند (ناصری داودی، ۱۳۸۶: ۲۳۷).

۲. حضور سادات در بدخشان

حضور سادات و پیروان اهل بیت (ع) در بدخشان دلیل و شواهدی دیگری است که می‌توان از حضور تشیع در آن سرزمین خبر داد؛ سادات حسینی، زیدی و موسوی در تمام مناطق بدخشان پراکنده می‌باشند، سادات حسینی و موسوی بیشتر در درواز، سادات زیدی در مناطق، جرم، یفتل و راغ هستند و سادات علوی و جعفری در رستاق و دیگر مناطق بدخشان حضور دارند که این سادات در راغ، یفتل و جرم در حال حاضر پیرو فقه حنفی می‌باشند و در درواز عده پیرو فقه جعفری و عده نیز سنی و بسیار از سادات موسوی اسماعیلیه هستند. برای مثال در ارگو منطقه کری، در یفتل، کول دره و پهن، دره در تیشکان سیدهای ملکان و دهی سیدان، در راغ سیدها پس پول، سیدهای پتیاو (پس آب) سیدهای دو دره (نادر خان، ۱۳۶۷: ۱۱-۱۳۴). در دواز سیدهای آغرم کوف، سیدهای ماگی شوریان سیدهای نسی، مرکز (ولسوالی) درواز اینها همه سنی و پیرو فقه حنفی اند به همین خاطر مردم شیعه اینها را سید نمی‌دانند و در بین مردم ما سید گفتن برای غیر شیعه یک نوع تمسخر به نظر می‌رسد و لکن اینها همه سیده‌اند. سادات جرم هم سنی می‌باشند. به هر حال آیا حضور گسترده سادات در بدخشان، شاهد بر این نیست که بدخشان زمینه ورود تشیع در قرن دوم را داشته است؟. ذکر این نکته لازم است که سادات سنی مذهب همه شیعه جعفری بودند، نه اسماعیلیه چون اسماعیلیه در بدخشان زمینه تبلیغ در قالب تصوف را داشت و از طرف دیگر حکام آنجا با آنها چندان مشکل نداشتند بلکه مشکل آنها با فقه و مذهب شیعه جعفری بود، زیرا اسماعیلیه در مناطق اهل سنت مانند آنها و در مناطق شیعیان جعفری مثل جعفری‌ها عمل می‌کردند که امروز و در حال حاضر هم چنین اند. به همین جهت برای آنها مشکل پیش نمی‌آمد. اما برای شیعیان جعفری که فقه مستقل دارند این مشکل زیاد بود، و چون در مساجد بدخشان از طرف حکومت فرا گرفتن احکام اسلام مطابق فقه حنفی اجباری بود، به مرور زمان و در گذشت سالها و قرن‌ها این روش ادامه داشت و مردم مذهب خود را از یاد برده، پیرو مذهب رسمی کشور و استان خود شدند و این عده هم که باقی ماندند نه به خاطر اینکه از فقه جعفری و عقاید خود چیزی نمی‌دانستند بلکه پیران نام برده از طریق تعلیمات صوفی‌گری این‌ها را حفظ نمودند و بسیاری این پیرها وقتی به مناطق اهل سنت مسافرت می‌کردند حتی خود را شیعه نمی‌گفتند.

۳. حضور سادات در منطقه و لوالج

دلیل دیگر بر حضور تشیع در بدخشان، حضور فراوان شیعیان به ویژه سادات در لوالج است. لوالج که در حال حاضر از آن به رستاق یاد می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۳۷: ۳۲۳). جمعیت سادات در این منطقه به اندازه زیاد بوده است که نیاز به نقیب پیدا نموده و برای آنها از بغداد نقیب فرستاده می‌شود، نام این سید در برخی کتب انساب این طور ذکر شده است، قطب الدین ابو شجاع حیدر بن بهاء الدین ابن جعفر بن محمد بن حمزه بن علی بن عیسی بن علی بن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن امام صادق (ع) می‌باشد. اما در اینکه این سید در چه زمانی به لوالج آمده است؟ چیزی در دست نیست و لکن آنچه که مسلم می‌باشد این است که ایشان در اواخر قرن پنجم در لوالج بوده است در کتاب لباب الانساب می‌نویسد: «انتقل قطب الدین الی نسابور فی مشهور نسته تسعه و ثلاثین و خمس مائة ثم رد علیه الامیر الاسفهار فماج املاکه بحدود والوالج و فوض الیه النقابة فعاد الی والوالج و ما سمعت بعد ذلک خبری». (بیهقی، همان، ۱۴۱۰، ۲/ ۵۸۴). قطب الدین بنابر مشهور در سال (۵۳۹) به نیشابور منتقل شد بعد سپهسالار نیشابور ایشان را بر گرداند و املاک و دارای هایش در والوالج را به داد و نقابت را به ایشان واگذار نمود سپس این سید به والوالج برگشت و من بعد از آن چیزی دیگری در مورد ایشان نشنیدم.

در این گزارش فقط عودت ایشان را به والوالج در سال (۵۳۹) بیان می‌دارد اما اینکه در چه زمانی از بغداد به این منطقه آمده است؟ از آن خبر نمی‌دهد و قطعاً ایشان قبل از این در این منطقه بوده که دارای املاک و زمین فراوان بوده است. بلکه از این قرینه بدست می‌آید که پیشتر شیعیان به ویژه سادات در این منطقه فراوان بوده اند، چون اگر سادات زیاد نبودند نیاز به نقیب نداشتند و نیاز پیدا نمودن به نقیب، دلیل بر این است که سادات در این منطقه زیاد بودند و وجود سادات دلیل بر این است که شیعیان و دوست داران اهل بیت در آنجا بوده‌اند که سادات به آنجا مهاجرت نمودند و چون جای امنی برای علیون و سادات بوده لذا مهاجرت به این منطقه زیاد شده است تا نیازی به نقیب پیدا نکردند. در حال حاضر نیز سادات در رستاق زیاداند و لکن پیرو فقه حنفی می‌باشند برای مثال منطقی تولکی، سید آباد، دشتک، لنگر سر رستاق، توت و کیشان همه سادات هستند اگرچه عده تاجیک و ازبک نیز در برخی این مناطق با سادات همراهاند (نادر خان، همان). نمونه دیگر از احترام سادات در بین مردم بدخشان این است که بعد از به پایان رسیدن سلسله ملوک الطوائفی در بدخشان این مردم ساداتی آمده از بخارا را به عنوان حاکم و امیر

بدخشان انتخاب می‌کند و دلیل این انتخاب این است که شما پیر هستید، میر هم باشید، اگرچه اینها ممکن است که از اهل سنت باشند منتها سید و از فرزندان پیامبر (ص) می‌باشند که مورد احترام و تکریم این مردم قرار می‌گیرند (بدخشی، ۱۳۷۶: ۱-۲).

۴. وجود زیارت گاهها

وجود زیارتگاهها و یا امام زادگان در بدخشان گویای وجود شیعیان امامیه است، در بدخشان زیارت گاه های فراوان منسوب به بزرگان تشیع و حتی ائمه دیده می‌شود که اینها نشانه حضور و نفوذ این مکتب در آن دیار می‌باشد اگرچه این زیارت گاهها ممکن است که خرافی و نادرست باشند و از جانب دیگر آنها معتقد به این هستند که قبورایمه (ع) آنجا هست بلکه آن مکانها را محل عبور ائمه می‌دانند و عده را نیز از فرزندان امام موسی کاظم (ع) و یا از اولیاء می‌شمرند. به هرصورت چه واقعی باشند و چه خرافی، دلیل بر شیعه بودن مردم این منطقه در گذشته بسیار دور می‌باشند. که مقصود ما نیز اثبات همین قضیه می‌باشد، این زیارتگاهها اکثراً در مناطقی هستند که در حال حاضر جزء مناطقی سنتی نشین می‌باشند برای مثال در چند منطقه بدخشان زیارت گاه های منسوب به حضرت علی (ع) است که یکی از این زیارت گاهها در آرخود می‌باشد. پیشتر اشاره شد که آرخود در منطقه جویه از توابع درواز بدخشان قرار دارد، به نام حضرت شاه (حضرت علی (ع) به حضرت شاه یا شاه مردان در بین مردم این منطقه معروف است). که تنها زیارت گاه منسوب به این امام علی (ع) در منطقه شیعه نشین می‌باشد. این مکان به عقیده بزرگان و ریش سفیدان این منطقه محل عبور حضرت علی (ع) است که این امام در آنجا نماز هم گذارده است و مکانی را که او نماز خوانده حکاکی شده می‌باشد و حتی نقش شمشیر و کمر بند او نیز در سنگهای که در این مکان موجود می‌باشد، دیده می‌شود و هیچ کس هم نمی‌داند که این نقشها از کی و توسط چه کسی در آن مکان حک شده‌اند و تنها نقش شمشیر و کمر بند آن نیست بلکه محلی که اطراف آن دیوار کشیده شده می‌باشد نیز در همین مکان هست و لکن هیچ کس به آن توجه ندارد و یا ورود، به آنجا را درست نمی‌دانند اما همه مردم سراغ همین سنگها که نقش کمر بند، شمشیر و مکان نماز خواندن امام (ع) دانسته می‌شود، می‌روند و آنجا را زیارت می‌کنند تبرکاً آنجا نماز می‌خوانند. و آجا خاکی است که مردم به اعتقاد اینکه شفا بخش است از آن استفاده می‌کنند. که خودم قبل از اینکه طلب شوم بارها استفاده نمودم. به هر حال چیزی مکتوب در این مکان ما ندیده ایم اما معتقدیم که چه امام (ع) به آنجا رفته باشد و چه نرفته باشد، این مکان و

امثال او قرینه بر تشیع این مردم در زمان بسیار قدیم است. از اینکه بگذریم چند مکان دیگری نیز به نام شاه مردان که مردم آنجا اهل سنت هستند معروف و مشهور اند. و مردم آن سامان تا عصر حاضر نیز به آنها مراجعه نموده و زیارت می کنند یکی از مکانها در منطقه حوض شاه که بعید نیست به همین جهت آنجا را حوض شاه نامیده باشند، می باشد این منطقه از راغ که وارد درواز شوید در ابتداء درواز قرار دارد که در کنار قریه حوض شاه است، مردم این منطقه آن را مورد احترام قرار می داند. ناگفته نماند که آنجا کدام ساختمان نیست بلکه یک درخت است و مردم معتقدند که این درخت زیارت گاه است. نه اینکه قبر حضرت علی(ع) آنجا باشد. اگرچه متأسفانه در اثر گذشت زمان مردم آنجا اعم از شیعیان فعلی و سنیهای که بیشتر شیعه بودن فقط به همین درخت، سنگ و مانند آن توجه دارند و حضرت شاه یعنی همان سنگ که احساسات مخالفین را بیشتر تحریک می کنند.

مکان دیگری در سر حد مایمی است که آب مایمی نیز آنجا بیرون می آید و مردم آن مکان را حضرت شاه می نامند و در چند جای دیگر نیز چنین مکانی به نام حضرت شاه وجود دارد. که به نظر نگارنده اینها شاهد بر این اند که شیعیان جعفری به طور گسترده در بدخشان موجود بودند. و در اثر فشار حکام ازبک و بعد از آنها عبد الرحمن و اخلافش این مردم به مرور زمان اعتقادات خود را از دست داده، پیرو مذهب حنفی شدند. و همچون زیارت گاه به نام امام جعفر صادق(ع) و به نام امام علی نقی(ع) که این دو مکان در ماه نو می باشند، وجود دارد. محل دیگری به نام امام محمد باقر(ع) است که این مکان در غند تاجیکستان می باشد در میان مردم غند روایتی است که امام محمد باقر(ع) از ظلم و جور خلفای بن امیه، به بدخشان پناه برده است و در وادی غند موقتاً مسکن گزیده است مردم این دیار معتقدند که امام باقر(ع) در مقابل تاراجگران ترکستانی و چینی همیشه در نبرد بوده است و محل سکونت آن را هنوز هم مردم به اسم محل امام یاد می کنند (شکورزاده، ۱۳۷۳: ۲۲۶).

۵. وجود تکیه خانه‌ها در بدخشان

تکیه خانه که از مشخصات شیعه جعفری می باشد، چون جهت عزاداری ابا عبدالله(ع) است و غیر از شیعیان دوازده امامی کسی دیگر این کار انجام نمی دهد، قریه جویه که در حال حاضر همه مردم آن سنی و پیرو فقه حنفی هستند در گذشته نه چندان دور حسینیه داشته و عزاداری بر پا می نمودند عده از همین مردم می گفتند ما هنوز از گذشته کتابهای تشیع را داریم اما نمی توانیم

آنها را آشکار سازیم بزرگان این منطقه می‌گفتند بعد از حکومت ازبکها بر ما وراء نهر کسی به اسم عهد آخوند که مرد ستم پیشه بوده، این مردم وادار ساخته است تا تغییر عقیده بدهند.

نتیجه

از شواهد و قراین آثار تاریخی و نیز وجود سادات و پیروان اهل بیت (ع)، و زیارتگاهها درمی یابیم که سرزمین بدخشان از دیر باز محل زندگی شیعیان بوده است و ریشه تاریخی تشیع در بدخشان به واسطه شخصیت هایی بوده است که دل بستگی به تشیع و از پیروان امیر المومنین (ع) بوده اند، وجود و حضور سادات حسینی و موسوی نیز نشانگر آن است که سادات در آنجا حضور دارند و احتمالاً در قرن دوم و سوم همزمان با ورود تشیع به بلخ، اجداد آنان نیز به بدخشان وارد شده باشند. اما با فراز و فرود تاریخ، شیعیان با مشکلات فراوان روبرو بوده اند و مهم تر از آن در سرزمین افغانستان که اکثریت آنان را سنی مذهب تشکیل می دهند، شیعیان افغانستان بزرگترین ظلم تاریخی را در اعصار مختلف به خود دیده اند و همواره باتقیه زندگی کرده اند، اما با همه این مشکلات امروز تشیع در بدخشان حضور پررنگ دارند و در جهت گسترش فرهنگ اهل بیت (ع) می کوشند.

کتابنامه

- آریانا دائرة المعارف افغانستان، چاپ شمیر، ۱۳۳۷.
- آقا بزرگ تهرانی، محمدحسن، الذریعه الى التصانیف الشیعه، بیروت، دار الاضواء، دوم، ۱۴۰۳ق.
- ابن اثیر، محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
- ابن حوقل النصیبی، صورة الارض، قم، انتشارات شریعت، اول، ۱۳۸۶/۱۴۲۸ق.
- ابن خردابه، ممالک و المسالک، مصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهاية، بیروت، دار الاحیاء تراث العربی، اول، ۱۴۲۲ق.
- اذکائی، پرویز، مروج الاسلام در ایران صغیر، به انضمام رساله همدانیه، تهران، دانشگاه بوعلی سینا، اول، ۱۳۷۰.
- اصطخری، ابراهیم، به اهتمام ایر افشار، مسالک و الممالک، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- اصفهانى، ابو الفرج، مقاتل الطالبین، نجف الاشرف، مكتبة الجدید، دوم، ۱۳۸۵ق.
- بدخشی، نور الدین جعفر، خلاصة المناقب، تصحیح دکتر سیده اشرف حسینی، اسلام آباد، اول، ۱۳۷۴.
- بیهقی، علی، تحقیق سید مهدی الرجای لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، قم، چاپ خانه بهمن انتشارات کتاب خانه آیه الله مرعشی اول ۱۴۱۰ق.
- بیهقی، محمد بن حسن، تاریخ بیهقی، با اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران، ۱۳۳۴.
- حموی، یاقوت، معجم البدان، بیروت، دار الاحیاء تراث العربی، ۱۳۹۹ق.
- خراسانی فدایی زین العابدین، تاریخ اسماعیلیه، تصحیح الکساندر بسمیووف، تهران، انتشارات اساطیر، دوم، ۱۳۷۳.
- خواجوی محمد، ترجمه و متن اسرار النقطه، تهران انتشارات مولی، ۱۳۸۲.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، تهران، نشر پژوهشی فروزانفر، پنجم، ۱۳۸۶.
- دولت آبادی، بصیر احمد، شناس نامه افغانستان، تهران، ناشر محمد ابرهیم، ویرایش سوم، چاپ

- چهارم، ۱۳۸۷.
- زرین کوب، عبد الحسین، *دنباله جستجوی تصوف در ایران*، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۵.
- سرخ افسر میرزا افضل علی بیک تصحیح منوچهر ستوده، تهران، مهین، اول، ۱۳۶۷.
- شکور زاده، میرزا، *تاجیکان در مسیر تاریخ*، تهران، انتشارات بین الملل الهدی، اول، ۱۳۷۳.
- شوشتری، *مجالس المومنین*، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۰، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه چهارم، ۱۳۷۷.
- شیبی، مصطفی کامل، *تشیع و تصوف از آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی*، تهران، انتشارات امیر کبیر، سوم، ۱۳۸۰.
- شیروانی زین العابدین، *ریاض السياحه*، تهران، سازمان چاپ دانشگاه، اول، ۱۳۴۸.
- شیروانی، زین العابدین، *بستان السياحه*، تهران، کتاب خانه سنائی، ۱۳۵۹.
- صدیق فرهنگ، میر محمد، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، تهران، بهار، نوزدهم، ۱۳۸۵.
- طبری، محمد، *تاریخ امم و الملوک*، لبنان، بیروت، انتشارات عملی برای مطبوعات، پنجم، ۱۴۰۹ هجری.
- علوی الغنائی العمری، عل بن محمد، *تحقیق شیخ الاحمد المهدوی دامغانی، المجدی فی الانساب الطالبین*، قم، سید شهدا، انتشارات کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۰۹ هجری قمری، فامبری، تاریخ بخارا، بی جا، ۱۸۷۲ م.
- فخرزای، ابو الفتح، *الشجرة المبارکه*، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ هجری قمری.
- قندوزی، حنفی، *شیخ سلیمان، الموده لذوی القربی*، ج ۲، ص ۲۵۵، تهران، چاپ خانه ای اسوه اول، ۱۴۱۶ هجری قمری. تحقیق، سید جمال اشرف حسینی. ۴
- کاتب هزاره، فیض محمد، *سراج التواریخ*، تهران، انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.
- کوهساری، یار محمد، *جنبشهای هزاره و اهل تشیع در افغانستان*، پشاور، ۱۳۸۸.
- گی، لسترینج، ترجمه محمود عرفان، *جغرافیای سر زمین خلافت شرقی*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴.
- لعل، علیداد، *سیر در هزاره جات*، قم، چاپ خانه اسماعیلیان، اول، ۱۳۷۰.
- مارکوپولو، *سفرنامه*، ترجمه سید منصور سجادی و انجلادی جوادی روحانی تهران، انتشارات

گوشی نقش جهان، اول، ۱۳۶۳.

مجلس، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، دارالکتب اسلامی دوم، ۱۳۴۳.

مجموعه مقالات با مقدمه فرهاد دفتری، قم، گروه ادیان و مذهب اسلامی، ۱۳۸۱.

محمد ریاض، احوال و آثار میر سید علی همدانی، تصحیح مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، چاپ جدید، لاهور، ۱۳۶۴.

محمد نادر خان، راهنمای قطغن و بدخشان، تهذیب کوشکی، تهران، میهن، ناشر، مؤسسه فرهنگی جهانگردی، اول، ۱۳۶۷.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، چاپ خانه دارالاندلس جدید، ۱۳۸۵ق.

ناصر خسرو، جامع الحکمتین، به اهتمام دکتر معین، تهران، چاپ خانه گلشن، ۱۳۶۳.

ناصری، عبدالمجید، تاریخ تشیع در افغانستان از آغاز تا قرن هفتم، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، اول، ۱۳۸۶.

نرشجی، محمد، تاریخ بخارا، تصحیح و تلخیص مدرس رضوی، تهران، چاپ خانه سعادت، کتابفروشی سنائی ۱۳۱۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، صادر انتشارات مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت، قم، ۱۳۸۹.

یمگی، عبدالله، ارمان بدخشان، تهران، انتشارات ثریا، چاپ خانه کتیبه، اول، ۱۳۸۵.